

خلاصه وحدت در کلام و سیره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

خلاصه وحدت در کلام و سیره امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

محمد برفی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار:

واقعیت تلخ و دردناکی که امروز مسلمانان با آن روبرو می‌باشند پراکندگی مسلمانان در سایه مذاهب، ملیت‌ها و گروه‌های سیاسی متضاد است که در طول تاریخ زمینه ساز شکست مسلمانان شده است.

با یقین می‌توان یکی از بهترین راهها و الگوها جهت تحقق وحدت امت اسلامی، غور و بررسی در سیره عملی کسانی دانست که امور حل و عقد مسلمین در صدر اوّل بدست آنها بوده است که در راس همه آنها پیامبر اسلام (ص) و یاران فداکارش بخصوص خلفای راشدین (رض) می‌باشند.

این مقاله بر آنست که بمناسبت کنگره وحدت اسلامی در سال امام علی A با بررسی کلام و سیره آنحضرت به اهمیت وحدت و تاثیر آن بر جامعه اسلامی بپردازد و روشن سازد که چگونه مسلمانان می‌توانند با اقتدا به سلف صالح خویش به سوی وحدت اسلامی گام بردارند. در واقع مقاله حاضر کوشش مختصری است تا این بداهت تاریخی را آشکار سازد که حضرت علی A در زمان خلافت خلفای سه گانه (رض)، درعین اینکه خود به صراحت تاریخ از داعیه داران خلافت و به تصریح خویش، خود را جهت مقام خلافت احق می‌دانسته است ولی هنگامی که مسئله خلافت بآی نحو کان به خلفا می‌رسد و در برابر خطر نابودی اسلام و از هم گسیختگی نظام حاکم بر مسلمین قرار می‌گیرد با جوانمردی نه تنها دست به مبارزه و ستیز و اختلاف نمی‌زند بلکه به يك نظاره گر ساکت و بی تفاوت نیز تبدیل نگردیده و با ورود و دخالت در امور حکومت و یاری خلفای وقت در موارد مختلف باعث حفظ اسلام و نظم حاکم بر جامعه گردیده و نهال نوپای اسلام را از قرارگرفتن در معرض طوفان اختلافات مهلك و در نتیجه نابودی بدست قدرتهای مترصد حفظ نموده است. و برای همیشه از تفرق و جدائی بیزاری جُسته است «کَهِتُ ان افرق جماعة المسلمين». ([1])

ضرورت وحدت:

از جمله اموری که شکی در آن نیست و هیچگونه ابهامی ندارد و تمام اهل نظر در باب آن اتفاق نظر دارند، موضوع وحدت و همکاری والفت و مهربانی و دوری از تشتّت و تفرق است. کمال، ترقی و توسعه، سیادت و رسیدن به هدف جز در پرتو وحدت کلمه و برادری و هم آهنگی و همدلی میسر نمی‌گردد.

اتحاد و اتفاق مهمترین عامل برای بقاء است که نقش آن حتی از قوای بدنی هم مهمتر است و يك عامل اساسی برای حفظ نسل و دوام نوع است زیرا اتحاد جز برای بقاء جمع و بهتر زندگی نمودن آنان به وجود نمی‌آید، پژوهشها و تحقیقات علمی ثابت نموده که حیوانهای هم آهنگ و متحد، از نعمت بقاء و لذات زندگی از حیوانهای قوی که متحد نباشند بیشتر بهره مند می‌گردند. مثلاً مورچه ها! با وجودی که ضعیفند و دشمنان زیادی دارند، زندگی اجتماعی متحدشان موجب گردیده که بتوانند به یکدیگر کمک کنند، لانه بسازند، طعام ذخیره نمایند تا کمتر در معرض خطر دشمنانی قرار گیرند و به اتفاق برای رفع مشکلات خود چاره‌ای بیندیشند و در نتیجه از خطرات در امان می‌مانند و از اضمحلال و نابودی نجات می‌یابند.

انسان نیز از بدو تولد، به زندگی مشترك يا به اصطلاح زندگی اجتماعی گرایش داشته و بهمین خاطر انسان هیچگاه فرد «individual» به شمار نمی‌آید و در همه حال به اتحاد و اجتماع تمایل داشته تا شخصیت انسانی را حاصل کند.

لذا چنین به نظر می‌رسد که در روزگار پیشین انسانها طبق فطرتشان در کمال صفا و یکرنگی زندگی می‌نموده اند و هیچگونه تضاد و اختلافی در بین شان وجود نداشته است. ([2])

منتهی بعد در اثر گسترش جوامع انسانی و پدید آمدن نیازمندیهای گوناگون و بسط افکار و اندیشه‌های مختلف، اختلاف به وجود آمده و از آنجا که بروز اختلاف و نزاع بر خلاف فطرت و موجب سقوط وتیره روزی جوامع انسانی است لطف خداوند اقتضا نمود که پیامبرانی را برانگیزد و تا آنان را به وحدت دعوت کنند و از تفرقه و اختلاف بر حذر دارند. ([3])

تفاوت بین اتحاد حیوانات و انسان در این است که وحدت و هماهنگی حیوانات يك امر طبیعی و غریزی است که به طور خود کار و بدون درك و تعقل، اجتماع تشکیل داده و امورشان را منظم نموده اند و این طور نیست که کارهایشان را طبق نقشه و انتخاب و ابتکار انجام دهند و هیچگونه تطور و تکاملی در رویه آنها مشاهده نمی‌شود، اما انسان از روی تدبیر و مقایسه حالات مختلف و استدلال و استنتاج، امور را بررسی می‌کند و انجام می‌دهد و از تجربیات خود برای رسیدن به اهداف مورد نظرش استفاده می‌نماید.

در شرح زندگی صلاح الدین ایوبی می‌آید که بر هنگام مرگ دسته‌ای چوب حاضر کرد و به یکی از فرزندان دستور داد که همه آنها را با هم بکشند، هر چه تلاش کرد نتوانست، آنگاه فرمان داد که چوبها را از هم

جدا کند و یکی یکی بکشند، او موفق شد که همه چوبها را درهم بکشند، صلاح الدین خطاب به فرزندان‌ش می‌گوید: شما اگر چنین مانند این دسته چوبها با یکدیگر متحد و متفق باشید، دشمن نخواهد توانست بر شما فائق آید و شما را شکست دهد. اما اگر از یکدیگر پراکنده شوید. دشمن شما را به راحتی درهم می‌شکند و هر چه که تعداد شما فراوان باشد حتی یکی از دشمنان را نتوانید از میان بردارید. ([4])

توصیه‌های حضرت علی A به وحدت امت اسلامی

در تاریخ بشر هر امتی که با هم ید واحد بودند در همه امور پیشرفت داشتند و هرگاه از یکدیگر جدا شدند و اختلاف پیدا نموده اند سقوط کرده اند چنانکه حضرت علی A در خطبه قاصعه با بیان احوال ملل گذشته و ذلّت و سقوط ایشان در اثر تفرقه، درس عبرت به مسلمانان می‌آموزند و می‌فرمایند: واحذروا ما نزل بالأمم قبلکم من المثلّات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال...

از وبالها و کیفرهایی که در اثر کردار زشت و اعمال ناپسند به امت‌های پیشین رسید بر حذر باشید و حالات آنها را در نعمت و نعمت به یاد آورید، تا شما مانند کیفر دیدگان‌شان نشوید. هنگامی که در تفاوت حال خوب و بدشان فکر کردید. به کارهایی بپردازید که موجب عزّت و شوکت ایشان گشت؛ دشمنان‌شان رانده و دور شدند، عافیت بسوی آنها کشیده شد، نعمت خدا در اختیارشان بود و رشته کرامتشان پیوستگی یافت.

و آن امور که موجب عزت و شوکتشان گشت، دوری گزیدن از تفرّق و پراکندگی و همت گماشتن و توصیه و ترغیب یکدیگر بر رعایت اتّحاد و اتّفاق بود. از هر امری که ستون فقراتشان را می‌شکست و قدرتشان را سست می‌کرد اجتناب ورزیدند، مانند کینه توزی، بخل، حسادت، نا همفکری، پشت کردن و دوری گزیدن از یکدیگر....

آن حضرت در ادامه می‌افزاید: به امم پیشین بنگرید که چگونه بودند هنگامی که جمعیتشان متحد و

خواسته هایشان متفق و قلبها و اندیشه هایشان معتدل و دستهایشان پشتیبان هم، شمشیرهایشان یاری کننده یکدیگر، دیده‌ها نافذ و عزمها و مقصودها همه یکی بود آیا آنها مالك و ارباب اقطار زمین نگردیدند و آیا زمامدار و رهبر جهان‌نیا نشدند!.

از آن طرف به پایان کار آنان نیز نگاه کنید، آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد، الفتشان به تشتت گرائید و اختلاف کلمه و پراکندگی دلها در میانشان راه یافت، به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند و در عین پراکندگی باهم به نبرد پرداختند، در این هنگام بود که خداوند لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود و آنچه از آنان باقی مانده تنها سرگذشت آنهاست که در بین شما به گونه درس عبرتی، برای کسانی است که بخواهد عبرت گیرند.».

در ادامه به عنوان نمونه حضرت علی رضی الله عنه به فرزندان یعقوب مثال می‌زنند و می‌فرماید: «از سرگذشت فرزندان یعقوب عبرت گیرید، چقدر وقایع جهان به هم شبیه است و چه اندازه مثالها به هم نزدیک، دوران پراکندگی و تشتت عرب را وقتی که زیر سلطه دولتهای ایران و روم بودند در نظر مجسم کنید. چگونه آنها را از سرزمینهای آباد و سرسبز و از کناره‌های دجله و فرات به بیابانهای کم گیاه و بی آب و علف تبعید کردند، و به ذلت و فقر و مسکنت و جهل و پراکندگی دچار ساختند.

خداوند با نعمت پیامبر و اسلام، بنی اسمعیل را متحد و برادر ساخت و پروبال کرامت خود را بر آنها گسترد و نه‌های مواهب خود را به سوی آنان جاری گرداند و آنان را به نعمت، و قدرت و عظمت و عزت رساند و حکومتی پایدار نصیبشان ساخت بطوری که کسی قدرت درهم شکستن نیروی آنان را نداشت. ولی به هوش باشید و بدانید که شما از رسیمان طاعت دست کشیده و با تجدید رسوم جاهلیت (که همان تفرق و تعصب است) در محکم الهی را در هم شکسته اید. خداوند بر این امتّ منّت نهاد که پیوند الفت و اتحاد بین آنان ایجاد نمود، که در سایه اش زندگی کنند و در پناهش آسایش گیرند. الفت و اتحاد نعمتی که احدی نمی‌تواند بهایی برایش تعیین کند، زیرا از هر بهایی افزون‌تر و از هر گرانقدری گرانقدرتر است». ([5])

حضرت علی A در باره زیان تفرق و اختلاف و مبارزه با کسی که می‌خواهد شقّ عصای مسلمین کند و میان آنها پراکندگی ایجاد نماید، آخرین سخن را می‌گوید و با کمال صراحت، فتنه انگیز و تفرقه افکن را مستوجب قتل می‌داند، حتی از خودش شروع می‌کند و نه تنها تفرقه افکندن عینی و موجود را سزاوار چنین عقوبتی می‌داند، بلکه حتّی کسی را که شعار تفرقه دهد و قدم نخستین شقّ عصای مسلمین را بردارد، سزاوار قتل می‌داند. آن حضرت در این باره چنین می‌فرماید: «وَالزُّمُّوا السُّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّهُ يَدُ الْأَمْرِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنَبِ، إِلَّا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ».

یعنی رأی اکثریت بزرگان اسلام را پیروی کنید که دست خدا همراه جماعت است. از تکروی و کناره گیری پرهیزید که کناره گیری از جماعت، نصیب شیطان است، چنانکه گوسفند کناره گیرنده از گله و چوپان نصیب گرگ. بدانید و آگاه باشید هر کس شعار تفرقه دهد سزاوار قتل است، او را بکشید، هر چند این شعار از زیر عمامه و از دهان من خارج شود» ([6]).

از آنجا که کسانی که تفرقه می‌افکنند، ممکن است به خیال واهی خویش، کردار زشت خود را توجیه کنند و از آیات قرآن هم برای آن دلیل بیاورند، آن حضرت عمل و توجیه آنان را به نحو بارز و مشخص مجسم نموده و می‌فرماید:

«آن مردم برای ایجاد تفرقه مجتمع و متحد می‌شوند و از جماعت مسلمین جدا می‌گردند، گویا ایشان پیشوای قرآن، نه آنکه قرآن امام و پیشوای ایشان باشد.»

در این جمله حضرت علی A به نکته دقیق و لطیفی اشاره می‌کند: کسانی که قرآن را وحی مُنزل الهی می‌دانند و به آن استناد می‌کنند، می‌بایست ذهن خود را از مسموعات و خواندنیهای پیشین بشویند، و با ذهنی صاف و طبیعی و پاک.

در برابر حقایق قرآن قرارگیرند و سپس برداشت خود را از حقایق قرآن با عقاید و مذاهب دیگر تطبیق دهند، تا معلوم شود چه مقدار از آن عقاید و مذاهب، مطابق قرآن است و چه مقدار مخالف، و کسانی که بر عکس عمل می‌کنند، یعنی برای مذهب سازی و ایجاد تفرقه جمع می‌شوند و عقیده و نظر می‌سازند و سپس می‌خواهند آیات قرآن را با عقیده خود تطبیق دهند و توجیه کنند، اینان در حقیقت عقیده و نظر خود را بر قرآن تحمیل نموده و می‌خواهند عقیده آنان امام باشد و قرآن مأموم و تابع» ([7]).

حال بعد از طرح ضرورت وحدت و تبیین جایگاه آن از نظر آن حضرت A، به بررسی سیره عملی آن حضرت در دوران خلفای سه گانه (رض) و پس از آن می‌پردازیم.

نخستین اختلاف امت اسلامی

اختلاف بر سر خلافت و جانشینی پیامبر اکرم O اولین اختلافی بود که بین مسلمانان پدید آمده چون پیغمبر و کنند بیعت «عباده بن سعد» با که خواستند ساعده بنی سقیفه در اجتماع با (رض) انصار، فرمود رحلت O او را جانشین پیغمبر O سازند و ابو بکر صدیق و جمعی از مهاجرین بسوی آنان شتافتند.... در این مجمع میان این دو گروه بر سر خلافت جدال و گفتگو درگرفت، جدال سختی که نزدیک بود میان آنان جنگ برپاگردد تا آنجا که چون برای بیعت با حضرت ابو بکر (رض) بپا خاستند «حباب بن منذر» شمشیر بر کشید ولی عده ای به سوی شتافتند و شمشیر را از دستش گرفتند....

آنگاه گفت: بالاخره این کار را انجام دادید! ای جماعت انصار! بخدا سوگند، می‌بینم که فرزندان شما بر در خانه فرزندان مهاجرین ایستاده و دست دراز کرده و از آن‌ها در خواست لقمه آب و نانی می‌کنند ولی چیزی دستگیرشان نمی‌شود. حضرت ابو بکر صدیق(رض) گفت: آیا از ما می‌ترسید؟ ای حباب؟ حباب گفت: نه، از تو نمی‌ترسم ولی از کسانی که بعد از تو می‌آیند می‌ترسم. حضرت ابو بکر(رض) گفت: وقتی اینچنین است پس زمام امور به دست شما و یاران شما باشد و ما از شما طاعتی نخواستیم. حباب به ابو بکر صدیق گفت: وقتی من و تو رفتیم سپس از تو کسانی می‌آیند که ظلم و ستم روا می‌دارند. سعد بن عبادہ رئیس خرج از بیعت امتناع ورزید... و همچنین جمعی از بنی هاشم نیز بیعت نکردند و متوجه حضرت علی A شدند. ([8])

اگر چه در بسیاری از سخنان حضرت علی A، خط اصلی و بنیادین وحدت اسلامی او در برابر اختلافها مشخص است، حال بینیم آنحضرت در برابر نخستین اختلاف مسلمانان چه موضعی داشتند؟ آیا ایشان صحنه را ترك گفتند و موضعی منفی در برابر کسانی که بروی پیش گرفتند، اتخاذ کردند و در تجربه خلافت آنها به ثبت نکات منفی بسنده کردند و در جهت برنامه ریزی برای ساقط کردن حکومت آنان پرداختند یا اینکه در چارچوب منافع کلی اسلام و مسلمانان موضعگیری نموده اند؟

بررسی موشکافانه تجربه با ارزش اسلامی که حضرت علی A پشت سر گذاشته اند تاکید دارد که ایشان در صحنه نبرد موضع سازنده و عملی متعهد به مصالح عالی مکتب اسلام را، در پیش گرفتند، زیرا از نظر ایشان، مسئله اسلام، بقای ادامه و قدرت و رویارویی آن با جبهه‌های تازه‌ای که از بیرون و درون می‌شد مطرح بود. نیروهای دشمن و ضد اسلامی احساس کرده بودند که غیبت پیامبر 0 از صحنه، نقطه ضعف بزرگانی را در میان مسلمانان پدید آورده و نبود ایشان، باعث تضعیف روحیه مسلمانان و خالی شدن صحنه از قدرت معنوی که مسلمانان را از سقوط نجات می‌داد، شده است. بنابراین حضرت علی A با انگیزه عقده‌های درونی و شخص خویش و آنگونه که ممکن است دیگران بدان بیانیدند در پی خواسته‌های خویش برنیامد بلکه با روح بلندی که داشت بر وظیفه بالاتر از خلافت ظاهری پرداخت و بجای اینکه جنگ و جدال به راه بیندازد و خود را از جمع مسلمانان کنار بکشد و با توطئه کنندگان همدست شود، با تقوای الهی مردم را از تفرقه به اتحاد فراخواند و به کسانی که دانسته یا ندانسته آمده بودند تا در برابر حضرت ابو بکر(رض) با وی بیعت کنند فرمود: «شُقُّوا امواج الفتن بسُفْنِ النَّجَاةِ وعَرِّجُوا عن طریق

امواج دریای فتنه را با کشتیهای نجات بشکافید، از راه خلاف و تفرقه دوری گزینید و نشانه‌های تفاخر بر یکدیگر را از سر بر زمین نهید.

و در جواب ابو سفیان آنگاه که آمد و می‌خواست تحت عنوان حمایت از ایشان فتنه بر پا کند و به آنحضرت A گفت: ... دست را بمن بده تا با تو بیعت کنم و فرمان بده تا برای دفاع از حق تو و احقاق حق تو و شکستن مخالف تو، مدینه را از سواره و پیاده پر کنم، آنحضرت A فرمود: ای ابوسفیان چقدر کینه تو نسبت به اسلام طولانی شد، برو من به سواره و پیاده تو نیازی ندارم». ([10])

آری حضرت علی A که تنها هدفش حفظ اسلام و پایه اساسی آن یعنی وحدت بود با خلفا (رض) بیعت کرد و از آنجا که روحش بالاتر از آن بود که بخاطر مقامات دنیوی کینه کسی را به دل گیرد با آنان صمیمانه رفتار کرد و در نتیجه این صبر انقلابی آنچنان وحدتی میان مسلمانان به وجود آورد که مسلمانان بجای جنگ و اختلافات داخلی به صدور انقلاب عظیم اسلامی پرداختند. و همین وحدت رمز پیروزی و پیشرفت آنان گشت بطوری که در مدّت بسیار کوتاهی امپراطوری عظیم و پهناور روم و فارس را به اسلام در آوردند و مصر، عراق و فلسطین را تصرف کردند، و اگر آن حضرت این وحدت و آرامش را به وجود نمی‌آوردند محال بود که اینهمه پیشرفت و فتوحات نصیب مسلمانان گردد. ([11])

استاد عبد المتعال صعیدی در این زمینه می‌نویسد: این قفل بزرگی برای علی بن ابی طالب رضی الله عنه است که اولین بنیانگذار «تقریب بین مذاهب» است، تا اینکه اختلاف رأی و نظر موجب تفرق و پراکندگی نگردد و غبار دشمنی میان طوایف مختلف بر پا نشود، بلکه با وجود اختلاف نظر همچنان وحدت و یگانگی خود را حفظ کنند و اختلاف یافتگان در رأی باهم برادروار زندگی کنند و هر کس برادرش را نسبت به رأی و

نظرش آزاد بگذارد، چه اینکه صاحب نظر یا نظرش صائب و مطابق با واقع بوده و مأجوراست و یا اینکه نظرش برخاست و معذور است. یا اینکه به بهترین وجه در باره آن به بحث و گفتگو می‌پردازند بطوریکه در تحقیقشان تعصبی وجود نداشته بلکه مقصودشان از بحث و گفتگو رسیدن به حقیقت است نه غلبه و پیروزی. و این یکی از فضایل حضرت علی A است که از فضیلت و شرافت خانوادگی و نزدیکی با پیغمبر 0 و سبقتش بر دیگران در ایمان، کمتر نیست.

سپس توضیح می‌دهد: نخستین اختلاف میان مسلمین، اختلاف بر سر خلافت بود و علی رضی الله عنه با آنکه می‌دانست از دیگران به خلافت سزاوارتر است، ولی با حضرت ابو بکر و حضرت عمر و حضرت عثمان (رض) به مدارا رفتار کرد و از هیچ گونه کمک نسبت به آنان دریغ نفرمود، تا نمونه عالی مدارا و حافظ اتحاد، هنگام اختلاف رأی باشد. و چون با اصرار مسلمین به خلافت رسید، هیچکس را ملزم به قبول خلافتش نکرد». ([12])

استاد مطهری درباره گذشت والای آن حضرت (رض) می‌فرماید: «اما مگر باور کردنی است که جوانی سی و سه ساله دورنگری و اخلاص را تا آنجا رسانده باشد و تا آنحد بر نفس خویش مسلط و نسبت به اسلام و فادار و متفانی باشد که به خاطر اسلام راهی را انتخاب کند که پایش محرومیت و خردشدن خود او است؟!.

بلی باور کردنی است، شخصیت خارق العاده علی در چنین مواقعی روشن می‌گردد، تنها حدس نیست حضرت علی شخصاً در این موضوع بحث کرده و با کمال صراحت علت را که جز علاقه به عدم تفرقه میان مسلمین نیست بیان کرده است، مخصوصاً در دوران خلافت خودش آنگاه که طلحه و زبیر نقض بیعت کردند و فتنه داخلی ایجاد نمودند، حضرت علی مکرر وضع خود را بعد از پیغمبر با اینها مقایسه می‌کند و می‌گوید: من به خاطر پرهیز از تفرق کلمه مسلمین از حق مسلم خودم چشم پوشیدم و اینان با اینکه به طوع و رغبت بیعت کردند بیعت خویش را نقض کردند، و پروای ایجاد اختلاف در میان مسلمین را نداشتند». ([13])

ابن ابی الحدید در خطبه 119 نقل می‌کند که آنحضرت (رض) فرمود: وَاَیْمُ اللَّهِ لَوْ لَا مَخَافَةُ الْفُرْقَةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ الْكُفْرُ وَيَبُورَ الدِّينَ لَكُنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ.

به خداسوگند اگر بیم وقوع تفرقه میان مسلمین و بازگشت کفر و تباهی دین نبود رفتار ما با آنان طور دیگر بود.

همچنین از کلیبی نقل می‌کند که حضرت علی A قبل از آنکه به سوی بصره حرکت کند فرمود: ... فُرَايْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِيقِ كَلِمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكَ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسَ حَدِيثُوا عَهْدَ بِالْإِسْلَامِ وَالِدِّينَ يَخْصُ مَخْمَصُ الْوُطْبِ يُفْسِدُهُ أَدْنَى وَهْنٍ وَ يَفْكَسُهُ أَقْلُ خَلْقٍ.

دیدم صبر از تفرق کلمه مسلمین و ریختن خونشان بهتر است، مردم تازه مسلمانند و دین مانند مشکى که تکان داده می‌شود کوچکترین فردى آنرا وارونه می‌نماید، آنگاه فرمود چه می‌شود طلحه و زبیر را؟ خوب بود سالى ولا اقل چند ماهی صبر می‌کردند و حکومت مرا می‌دیدند آنگاه تصمیم می‌گرفتند، اما آنان طاقت نیاوردند و علیه من شوریدند و در امری که خداوند حقى برای آنان قرار نداده با من به کشمکش پرداختند». ([14])

ابن ابی الحدید در شرح خطبه شفشقیه نقل می‌کند: در داستان شورا را چون حضرت عباس (رض) می‌دانست که نتیجه چیست از حضرت علی A خواست که در جلسه شرکت نکند امّا حضرت علی A با اینکه نظر حضرت عباس را از لحاظ نتیجه تأیید می‌کرد پیشنهاد را نپذیرفت و عذرش این بود: انّی اُکْرهُ الخَلاَفَ (من اختلاف را دوست ندارم). حضرت عباس گفت: اذاترى ما تکره یعنی بنا براین با آنچه دوست نداری مواجه خواهی

شد.

و در جلد دوم ذیل خطبه 65 نقل می‌کند:

یکی از فرزندان ابولهب اشعاری مبتنی بر فضیلت و ذیحق بودن حضرت علی و بر ذم مخالفانش سرود، حضرت علی A او را از سرودن این گونه اشعار که در واقع نوعی تحریک و شعار بود نهی کرد و فرمود: «سلامة الدين احبُّ الينا من غيره برای ما سلامت اسلام و اینکه اساس اسلام باقی بماند از هر چیز دیگر محبوبتر و با ارجمندتر است». ([15])

و از همه مهمتر اینکه آنحضرت A در شورای شش نفری پس از انتخاب حضرت عثمان (رض) می‌فرماید:

قد علمتم أني أحق الناس بها من غيري وإني لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين ولم يكن فيها جور إلا علي خاصة». ([16])

شما خود می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته ترم، به خدا سوگند مادامیکه کار مسلمین رو به راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد.

موضع حضرت علی A در دوران خلافت حضرت ابو بکر صدیق (رض).

اگر چه در نامه 62 نهج البلاغة اشاره ای به امساك آنحضرت (رض) از بیعت با حضرت ابوبکر (رض) دارد لکن اصل بیعت را پس از مدتی مورد تأیید قرار می‌دهد و آنچه از تاریخ و قرائن و شواهد برمی‌آید زمان امساك کوتاه بوده و آنحضرت با کمال آزادی عمل بیعت نموده اند.

آنحضرت (رض) می‌فرماید: «فامسکت یدی حتّی رأیتُ راجعة الناس... من اول دستم را پس کشیدم تا آنکه دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند (مرقد شدند. اهل رده) و مردم را به محو دین محمدؐ دعوت می‌کنند، ترسیدم که اگر در این لحظات حساس اسلام و مسلمین را یاری نکنم خرابی یا شکافی در اساس اسلام خواهم دید که مصیبت آن بر من از مصیبت از دست رفتن چند روزه خلافت بس بیشتر است، در آن هنگام با ابو بکر بیعت کردم و به همراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت، «وگفتار خدا والاتراست هر چند بر خلاف میل کافران باشد: پس با ابو بکر از راه خیر خواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام، او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار درآمدم، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیر خواهی نشان دادیم...» ([17])

حقیقت این است که آنحضرت (رض) خود را به خلافت سزاوارتر می‌دید زیرا می‌دانست که خود و خاندانش برای انجام مصالح مردم از دیگران توانا تراست منتهی جنگهای ارتداد او را واداشت تا از برخورد با حضرت ابوبکر (رض) خودداری و با وی بیعت کند، تا این که جبهه اسلامی در برابر مرتدان، در دفاع از خود ناتوان نشود. فرزندان ابوطالب پارسا تر و بزرگتر از آن بود که در آن وضع خطیر که اساس اسلام در معرض خطر بود به خود اجازه ادامه مخالفت با حضرت ابو بکر را بدهد. ([18])

مهمترین بحرانی که پس از رحلت پیامبر ۵ دامنگیر خلافت نوپای حضرت ابوبکر(رض) گردید، مسأله ارتداد و ظهور پیامبران دروغین بود. هر چند که نطفه‌های ارتداد به هنگام حیات پیامبر ۵ در یمن توسط اسود عنسی کذاب بسته شد و دیگر متذّبیان در نقاط دیگر در حال ظهور بودند، لیکن با رحلت پیامبر ۵ مسأله ارتداد به يك بحران عمده در قلمرو حکومتی اسلام تبدیل گردید. پیامبران دروغین یکی پس از دیگری در اقصی نقاط جزيرة العرب ادعای نبوت کرده و اساس اسلام را با خطر جدی مواجه ساختند.

بلاذری روایت می‌کند: چون مردم عرب مرتد شدند، حضرت عثمان نزد حضرت علیؓ رفت، و گفت: ای پسر عمو!

تا وقتی تو بیعت نکنی کسی به مبارزه با این دشمن برنمی‌خیزد، پیوسته با او بود تا این که حضرت علی A پیش حضرت ابو بکر(رض) رفت، حضرت ابو بکر(رض) از جا بلند شد دست به گردن یکدیگر انداخته و هر کدام برای دیگر گریستند، و حضرت علی با حضرت ابو بکر بیعت کرد و در نتیجه مسلمانان شادمان شدند و مردم به پیکار کمر بستند و لشکرها گسیل شد. ([19])

ابن کثیر و طبری نیز بیعت حضرت علی A را در همان روزهای اوّل دانسته و معتقدند که حضرت در هیچ لحظه‌ای از حضرت ابو بکر (رض) کناره نگرفت. ([20])

بهر حال زمانیکه آنحضرت با حضرت ابو بکر صدیق بیعت کرد نظر خود را نگاهداشت و در پنهان و آشکار با وی صمیمانه رفتار کرد و کینه‌ای از وی در دل نگرفت و مگر حيله و یا دسیسه‌ای بر علیه او به راه نینداخت بلکه در جنگ با مرتدین خود را در موقعیتی قرار داد که دلیل بر کمال صمیمت و پاکی او دارد و از صفای کامل او حکایت می‌کند.

حضرت ابو بکر (رض) وقتی مسلمانان در جنگ با مرتدین و مانعین زکات باوی مخالفت کردند به تنهایی مردم را ترك گفت تا خود باشمشیر به جنگ رود... حضرت علی A بدنبال او شتافت و زمام مرکبش را گرفت و او را از حرکتی بازداشت و فرمود: «کجا ای خلیفه رسول ا؟ ما را در مصیبت خود گرفتار مکن. بخدا اگر به مصیبت تو گرفتار شویم دیگر برای اسلام نظامی نخواهد ماند.» حضرت ابو بکر بازگشت و در مدینه ماند و این نصیحت خالصانه را از حضرت علی پذیرفت، نصیحتی که دلالت می‌کند بر تمایل شدید وی به زنده ماندن حضرت ابو بکر، با اینکه می‌دانست خلافت را از او گرفته است. و اگر علی A می‌گذاشت تا ابو بکر(رض) به تنهایی خارج شود، رفتن او موجب می‌شد که علی به آرزوی خود نزدیکتر شود ولی روح علی A بزرگتر از آن بود که چنین آرزویی دروی خلجان کند زیرا که او بیعت کرد و رأی و نظر خود را در خویشتن نگاهداشت، بنا براین باید دربیعت خود اخلاص ورزد همچنانکه سائرین اخلاص ورزیدند و همچنین

خالصانه به ابو بکر (رض) نصیحت کند اگر چه در ترك آن مصالح شخصی او نهفته باشد!.

صاحب الرياض النضرة از ابن سمان روایت کرده که گفت: بعد از رحلت رسول خدا 0 از مسلمانان مرتد شدند، و از دادن زکات سر پیچی کردند، حضرت ابو بکر(رض) با اصحاب مشورت کرد، هر کس چیزی گفت، خطاب حضرت علی (رض) فرمود: یا ابا الحسن شما چه میگوئی؟ حضرت فرمود: اگر چیزی از آن مقدار که رسول خدا شما چون: گفت (رض) بکر ابو حضرت آنگاه ای کرده مخالفت او با سنت کنی صرفنظر و نگیری گرفت می 0 چنین گفتی، با آنان می جنگم حتی اگر از دادن يك پاره طنابی مضایقه کنند. ([21])

درباره جنگ با روم و اعزام سپاه اُسامه، حضرت علی مشوق حضرت ابوبکر(رض) بود و بشارت داد که در جنگ با رومیان پیروز می شود، حضرت ابو بکر در ارتباط با تشویق آنحضرت (رض) می گوید: فال نيك زدي و به ما مژده نيك دادی. ([22])

و بعد از خارج شدن سپاه اُسامه و تهدید مرتدین مبنی بر حمله به مدینه نیز مسئولیت حفاظت از گذرگاههای اصلی مدینه را به همراه طلحه و زبیر و ابن مسعود از سوی حضرت ابو بکر (رض) می پذیرد. ([23])

آن حضرت A در طول دوران حضرت ابو بکر(رض) مشاور بحق ابو بکر در مسائل مهم سیاسی و مسئول امور اقتصادی و تقسیم خمس بودند.

«... ان ابا بکر الصديق كان اذا انزل به امر يرید فيه مشاورة اهل الرأي و اهل الفقه دعا عمر و

امام ابو یوسف رحمه الله علیه در کتاب الخراج نقل می‌نماید که: پیامبر اکرم 0 تولى امور تقسیم خمس را به حضرت علی رضی الله عنه واگذار کردند و خلیفه اول و دوم هم همین کار را کردند و تولى و سرپرستی این امر را در اختیار آن حضرت (رض) گذاشتند...» ([25])

آن حضرت (رض) نهایت ارادت خویش را به حضرت ابو بکر (رض) پس از وفات نشان داد و اسماء بیوه ابو بکر (رض) را به زنی گرفت و محمد فرزند ابو بکر (رض) را در خانه خویش بزرگ نمود و یکی از فرزندان خویش را بنام ابو بکر نام گذاشت که در واقعه کربلا همراه برادرش حضرت امام حسین A شهید میگردد.

سیره عملی حضرت علی A در عهد خلیفه دوم حضرت عمر (رض)

در دوران خلیفه دوم نیز حضرت علی A همواره به حل مشکلات عقیدتی و مسایل پیچیده فقهی و غیره که خلافت با آن مواجه می‌شد می‌پرداخت. در برخوردها و مسائل جنگ به شیوه ای سعی می‌کرد جان خلیفه ای را که در آن هنگام جامعه را رهبری می‌کرد حفظ کند و بدور از هر گونه حساسیت فردی و احساسات منفی گرایانه، مشارکت می‌فرمود، چنانکه در زمانیکه حضرت عمر (رض) در مورد اقدام به جنگ با رومیان با آن حضرت (رض) به مشورت پرداخت، آن حضرت صادقانه می‌فرماید: «... خداوند ضمانت کرده است که مرز و بوم پیروان این آیین را از گزند نگه دارد و راهها و گذرگاهها را از تاخت و تاز گردنکشان ایمن بدارد. او همان است که آنها را با کمی تعدادشان یاری و پیروز کرد و نه تنها نگذاشت شکست بخورند بلکه دمار از روزگار دشمنانشان در آورد. همیشه زنده است و هر گز نمی‌میرد، اگر خودت به سوی این دشمن بروی و با او به زد و خورد بپردازی و مغلوب بشوی دیگر برای مسلمانان پناهی نمی‌ماند و پس از تو مرجعی نیست که در حال حاضر کسی او را پشتیبان خویشتن بدانند. پس مردی کار آزموده و دلیر به

پیکار آنها روانه ساز و با وی جنگ آورانی بی باک و فرمانبردار همراه کن و آنها را با زبان خوش و وعده‌های شیوا بنواز. چنانچه بیاری خدا پیروز شدند که آرزویت برآمده است، و گرنه که در اینجا همچنان پشت و پناه مسلمانان خواهی بود و لشکری دیگر برای نبرد با رومیان بسیج خواهی نمود».[26]

حضرت عمر (رض) پیوسته در مشکلات و گرفتاریها به حضرت علی A مراجعه می‌کرد و با ایشان مشورت می‌نمود که در ذیل به چند مورد اشاره می‌نمائیم.

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علی A درباره فتح ایران:

زمانیکه به حضرت عمر(رض) خبر رسید که ایرانیان چندین برابر ارتش مسلمانان، نیرو بسیج کرده اند، تصمیم گرفت تا شخصاً به منظور تقویت روحیه ارتش اسلامی در جنگ با ایرانیان شرکت کند لکن بعد از مشورت با حضرت علی A آن حضرت A حضرت عمر(رض) را از شرکت نهی کرده و فرمود: «یاری کردن و خوار گذاشتن این دین به انبوهی و کمکی لشکر نبوده است. این دین، دین خداست و خدا آن را پشتیبانی فرموده است... موقعیت زمامدار، همچون رسیمانی است که مهره ها را در نظام می‌کشد و آنها را جمع کرده ارتباط می‌بخشد اگر رسیمان از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می‌شوند و هر کدام بجایی خواهد افتاد و سپس هر گز نتوان همه را جمع آوری نمود و از نو نظام بخشید. عرب امروز گرچه از نظر تعداد کم، اما با پیوستگی به اسلام فراوان و با اتحاد و اجتماع و هماهنگی عظیم و قدرتمند است. بنابراین تو چون قطب آسیا ثابت بمان و سنگ آسیای جنگ را به وسیله مردم عرب بگردان و آنان را وارد شعله جنگ کن و از رفتن خودداری ورز، زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی عرب از اطراف، عهد و پیمان با تو را می‌شکنند فساد و شرارت بها می‌کند و کار به جایی می‌رسد که حفظ و حراست مرزهایی که پشت سر گذاشته‌ای نزد تو از رفتن به جنگ مهمتر می‌گردد. اگر چشم عجمها فردا بر توافقت خواهند گفت؛ این اساس و ریشه عرب است. اگر قطعش کنی راحت می‌گردید و این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودیت حریصتر و سرسخت تر خواهد ساخت. و اینکه یادآور شدی آنها به جنگ مسلمانان آمده اند و ناراحت هستی، خدوند سبحان بیش از تو این کار را مکروه می‌دارد و او بر تغییر آنچه نمی‌پسندد

مشورت حضرت عمر(رض) با حضرت علی A در تعیین حد شراب الخمر:

امام مالك در كتاب الاشریه مؤطا از ثور بن زيد دیلمی روایت می‌کند که حضرت عمر بن خطاب (رض) در باب حد شراب خواری مشورت نمود، حضرت علی A فرمود: باید هشتاد تازیانه بخورند چون وقتی شراب خوردند مست میشوند، و چون مست شدند نا مربوط میگویند و چون نا مربوط گو شدند افتراء می‌بندند، حضرت عمر(رض) قبول کرد و از آن به بعد شرابخواران را هشتاد تازیانه زد. ([28])

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علی A در مورد تعیین مبدأ تاریخ اسلام:

حاکم نیشابوری از سعید بن مسیب روایت می‌کند که گفت: حضرت عمر(رض) مردم را جمع کرده بود و از ایشان نظریه خواست که چه روزی را مبدأ تاریخ اسلام قرار دهد. حضرت علی A می‌فرماید: روز هجرت پیامبر اکرم 0 را از مکه بمدینه مبدأ تاریخ قرارده، چون روزی است که آن حضرت A سرزمین شرك را ترك گفت، حضرت عمر (رض) به نظرایشان عمل نمود و هجرت پیامبر(رض) را مبد تاریخ قرار داد. ([29])

مشورت حضرت عمر (رض) با حضرت علی A درباره سرزمینهای عراق و تدوین دیوان:

یکی از مسائل مبتلا به جامعه اسلامی در این دوران، مسائل مالی و خراج از سرزمینهای مفتوحه بود. تقسیم و یا عدم تقسیم زمینهای مفتوحه در میان لشکریان می‌توانست به نوبه خود اثرات منفی زیادی به دنبال داشته باشد. اولین مورد مسأله سرزمینهای حاصل خیز اطراف کوفه بود. بسیاری از سپاهیان معتقد بودند باید زمینهای مفتوحه در بین فاتحان تقسیم گردد. حضرت عمر (رض) نظر حضرت علی A را جویا شد. آن حضرت A ضمن مخالفت با تقسیم فرمود: اگر زمینها را بین ما، نسل کنونی مسلمین تقسیم کنی، برای مسلمانان آینده چیزی نخواهد ماند ولی اگر در دست صاحبان آنها باقی گذاری تا در آن کار

کنند و به دولت اسلامی مالیات بپردازند برای هر دو نسل کنونی و آینده مفید خواهد بود. حضرت عمر(رض) با جمله این نظر بسیار خوبی است، موافقت خود را اعلام نمود و عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان را جهت مسّاحی زمینهای کوفه و تعیین مالیات مأمور می‌نماید. ([30])

و امّا در تدوین دیوان محاسبات مالی حکومت. ماوردی می‌نویسد: «... ان عمر رضی الله عنه استشار فی تدوین الدیوان فقال له علی بن ابی طالب A: تقسّم فی کل سنة ما اجتمع الیک من المال ولا تمسک منه شیئاً...» ([31])، یعنی هر سال هر آنچه از بیت المال به دست تو می‌رسد را بین مردم تقسیم کن و چیزی از آن را از آنها دریغ ندار.

لذا حضرت عمر (رض) برای اجرای این مسأله دواوین ترتیب داد و برای افراد مقرری معین نمود. در این مورد روزی به مقدار پانصد هزار درهم پول از بحرین به نزد خلیفه رسید. حضرت عمر (رض) آنرا بین مسلمانان تقسیم نمود و مقداری، زیاد آمد. حضرت عمر (رض) با اصحاب پیامبر 5 مشورت نمود. عده‌ای از اصحاب نظر دادند که در دیوان به نزد خلیفه باشد که او هر طور بخواهد عمل کند امّا حضرت علی A ضمن شرح واقعه‌ای از زمان پیامبر 5 که حضرت عمر و حضرت عباس نیز به همراه حضرت علی A حضور داشته، مبنی براینکه پیامبر 5 در مورد ماندن چند دینار در بیت المال نگران بود و تا تقسیم نکرد آرامش نیافته، به حضرت عمر (رض) اظهار میدارد: چیزی از این مال را در دیوان نگذاشته و همه را میان فقرای مسلمین تقسیم نماید. و حضرت عمر(رض) نیز چنین می‌کند. ([32])

حضرت علی A، همانگونه که در دوران حضرت ابو بکر(رض) اختیار تام در تقسیم خمس را داشت، در دوران حضرت عمر(رض) نیز چنین اختیاری به وی سپرده شده بود و همواره به تقسیم خمس در بین بنی هاشم و اهل بیت و فقرا اقدام می‌کرد. ([33]) و همانگونه که در دوران حضرت ابو بکر قاضی مدینه بود در دوران خلیفه دوم حضرت عمر (رض) نیز قاضی مدینه بود. ([34])

جانشینی حضرت علی در مدینه از سوی خلیفه دوم:

حضرت علی A در طول دوران خلافت حضرت عمر (رض) به هنگام خروج خلیفه از مدینه به جانشینی منصوب می‌شده است و اداره امور را بدست می‌گرفته است. اولین مورد هنگامی است که حضرت عمر (رض) پس از مشورت با آن حضرت A تصمیم گرفت شخصاً به بیت المقدس رفته تا شرط صلح اهالی این شهر را که جز با آمدن خلیفه به بیت المقدس صورت نمی‌پذیرفت برقرار نماید، در این زمان حضرت عمر (رض) رسماً حضرت علی A را در مدینه جانشین خود ساخت و سپس جهت سفر به فلسطین عازم شد. ([35]) دومین مورد زمانی است که خلیفه دوم پس از مشورت با حضرت علی A جهت اعزام لشکریان برای کمک به سپاه مسلمانان در نبردهای قادسیه و جسر تصمیم به رفتن گرفت، لذا حضرت علی A را در مدینه جانشین خود ساخت. ([36])

سیاست حضرت عمر نسبت به خاندان پیامبر 0:

سیاست حضرت عمر (رض) نسبت به اهل بیت ترکیبی بود از محبت و بزرگداشت، چنانچه در باب مقرری از بیت المال حضرت حسن و حضرت حسین b را به خاطر خویشاوندی آنها با پیامبر 0 به پدرشان ملحق می‌کند. و سهمی همانند سهم پدرشان برای آنان در نظر می‌گیرد. ([37])

حضرت عمر (رض) به حدی به حضرت علی A ارادت داشت که در هنگامیکه مردی علی A را متهم به خودخواهی می‌کند، حضرت عمر (رض) روبه آن مرد کرده و می‌گوید: «مانند علی A کسی حق دارد که تکبر ورزد، به خدا سوگند اگر شمشیر او نبود، اساس اسلام استوار نمی‌شد. و علاوه بر آن او داناترین فرد این امت در امر قضا است و با سابقه ترین و شریفترین آنان است. ([38])

حضرت عمر (رض) سخت از فقاقت و دانش حضرت علی A در اعجاب بود، و این سخن وی دلیل بر آن است که می‌فرمود: «با حضور حضرت علی A در مسجد، نبایستی کسی فتوا بدهد. ([39])» او چندین بار فرموده است: «لولا علی لهلك عمر - اگر علی A نبود عمر (رض) هلاک می‌شد. ([40])» حضرت عمر (رض) خود از نیاز مبرمش

به علم حضرت علی A در مواردی از مشکلات که پیش آمده با این عبارت پرده برداشته است: «مشکلی برایم
نماند که ابوالحسن علی A آنرا نگشاید». یا «پناه می‌برم بخدا از مشکلی که پیش آید و در آن
ابوالحسن علی A نباشد. ([41])»

پیمان مصاهرت حضرت عمر(رض) با حضرت علی A:

در سال هفدهم هجری حضرت عمر (رض) تصمیم گرفت تا از طریق ازدواج با دختر حضرت علی A یعنی ام
کلثوم، روابط خویش را با آنحضرت مستحکم سازد. لذا آنرا از آنحضرت خواستگاری نمود. و انگیزه خود
را از این اقدام چنین اظهار فرمود که از پیامبر 5 شنیده ام که فرمودند: کل سبب و نسب منقطع یوم
القیامه الا نسبی و سببی و صهری.

یعنی هر خویشی و نسبت در روز قیامت قطع میشود مگر خویش و نسبت دامادی بامن. اگر چه ابتدا حضرت
علی A کم سنی آنرا مطرح می‌سازد اما^۱ به گفته ابن کثیر، آن حضرت با ام کلثوم h در این خصوص مشورت
می‌نماید و پس از رضایت، آنرا به عقد عمر (رض) در می‌آورد که نتیجه این ازدواج دو فرزند بنام زید
و رقیه شد. ([42])

عبد الجلیل قزوینی که از مؤلفین شیعه است در رد پاسخ کسانی که کوشیده اند در اقدام علی A و
موافقت وی با چنین ازدواجی خدشه وارد سازند می‌گوید: اگر ایرادی در این کار است، پیامبر 5 نیز دو
دخترش را به عثمان بن عفان (رض) داد و باتفاق نظر اهل سنت، عمر (رض) بهتر است از عثمان (رض) و
دختر علی A نیز از دختران پیامبر 5 بالاتر نیست. اگر آن جایز و روا باشد، این نیز جایز و روا باشد.
بعضی نیز این ازدواج را بدون رضایت علی A دانسته اند. لیکن قزوینی می‌گوید: نکاح به رضایت علی A
و عباس (رض) نیز واسطه بوده است و این افتخاری است بر عمر(رض) همانند افتخاری که عثمان (رض) از
گرفتن دختران پیامبر 5 پیدا کرد. ([43])

همانگونه که حضرت عمر(رض) به حضرت علی A عشق منورزید واردات نشان می‌داد و بایپوند ازدواج با دختر آنحضرت (رض) یعنی ام کلثوم، ارادت خویش را به کمال رساند، حضرت علی A نیز به نیکی از آن مرد یاد می‌کرد و تا می‌توانست آنرا یاری می‌کرد تا جائیکه بعد از شهادت حضرت عمر (رض)، آن حضرت فرمودند: خداوند به او (عمر) خیر دهد که کژیها را راست کرد و بیماریها را مداوا نمود، سنت را به پاداشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، با جامه‌ای پاک و کم عیب از این جهان رخت بربست و به خیرونیکي آن رسید، از شر و بدی آن رهائی یافت! وظیفه خویش را نسبت به خداوند انجام داد و آنچنان که باید از مجازات او می‌ترسید... .([44])).».

در عهد خلیفه سوم حضرت عثمان E

بعد از خلیفه دوم چون حضرت عثمان (رض) در شورای شش نفره به خلافت رسید با اینکه حضرت علی A به جمع خطاب کرد و فرمود: «خوب می‌دانید که من از همه کسی برای خلافت شایسته ترم و به خدا سوگند تا هنگامی که اوضاع مسلمانان روبراه باشد و در هم نریزد و به غیر از من به دیگری ستم نشود، مخالفتی نخواهم کرد.»([45]) رفتارش تغییر نکرد و همیشه ناصح خلیفه و امت اسلامی بود و حتی در اواخر دوران خلافت خلیفه سوم، که اغتشاش و آشوب جامعه را فراگرفته بود آنحضرت نزد حضرت عثمان (رض) رفته و با لحنی مؤدبانه و محترمانه به راهنمایی وی می‌پردازند و می‌فرمایند: «مردم پشت سر من اجتماع کرده اند و مرا میان تو و خود به سفیری فرستاده اند، سوگند به خدا نمی‌دانم چه چیز را با تو بگویم؟ مطلبی را که شما از آن بی اطلاع باشی سراغ ندارم، شما آنچه را که ما می‌دانیم می‌دانی، ما مطلبی را پیش از شما یادنگرفته ایم که شما را از آن آگاه سازیم و در موردی خلوت نکرده ایم تا آن را به شما رسانیم، آنچه را ما دیدیم و شنیدیم، شما هم دیدی و شنیدی و در مصاحبت رسول خدا 0 بودی چنانکه ما بودیم. ابو بکر و عمر(رض)، در عمل کردن به حق، از شما سزاوارتر نبودند، شما از جهت خوشیاوندی با رسول خدا، از آن دو نزدیکتری، شما به مقام دامادی آن حضرت 0 رسیدی و آنها نرسیدند، شما را به خدا، بجان خود رحم کنید. سوگند بخدا که شما نیاز به راهنمایی و تعلیم ندارید، راهها آشکارند و نشانه‌های دین پا برجا... .([46])).».

واقع مطلب این است که حضرت علی A از همه مردم مدینه به قتل عثمان (رض) ناشنودتر، و به نجات

ایشان از همه علاقه مندتر بودند. در مورد ایشان به دفاع به ابراز صحبت و یا به زبان اکتفا نکرد، بلکه تصمیم گرفت با نیروی اسلحه از وی دفاع کند و دو فرزندش حسن و حسین را که او نزد او عزیزتر از چشمانش بودند، در راه دفاع از وی در معرض خطر قرار داد. و به آندو دستور داد تا به همراه فرزندان صحابه از ورود شورشیان به منزل حضرت عثمان (رض) مانع شوند، لکن شورشیان چون نمی‌توانستند از درب منزل وارد شوند از دیوار پشت وارد شده و ایشان را کشتند، به گونه‌ای که افراد منزل متوجه نشدند و بدین سان چیزی که حضرت علی A برای جلوگیری از آن نهایت کوشش را به کاربرد، روی داد و همه تلاش وی در راه پیشگیری از آن بی نتیجه ماند. ([47]).

با توجه به اقدامات بسزایی که حضرت علی A در جهت حفظ جان حضرت عثمان به عمل آوردند و نقش وساطتی که میان خلیفه و ناراضیان داشت، و با توجه به فعالیت‌های او از جمله منع محاصره کنندگان منزل خلیفه، آب رسانیدن به او، محافظت کردن منزل وی بوسیله فرزندان و توبیخ آنها در عدم موفقیت شان آنگونه که اشاره شد، برای هر انسان آگاهی روشن می‌سازد که حضرت علی A نه تنها از اتهامی که بعدها در مورد یاری در قتل حضرت عثمان به او بستند کاملاً مبری است، بلکه وی از هیچ اقدامی در حمایت و حفظ جان خلیفه کوتاهی ننموده است و قطعاً با توجه به مطالب گفته شده ادعای شرکت او در قتل حضرت عثمان E اتهامی ناروا و غیر معقول و ظلمی فاحش در حق اوست که کسانی بعدها برای رسیدن به حکومت و خلافت به ایشان بستند. و یکی از علل سرباز زدن حضرت از قبول خلافت بعد از شهادت حضرت عثمان نیز همین بود که مبادا حضرت را متهم به قتل نمایند. ([48]).

انتخاب نام خلفاء:

در کتاب کشف الغمّه فی معرفة الأئمة علامه ابی الحسن علی بن عیسی الاربلی متوفی 683 هـ ج 1، ص 440، و منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی اسامی پسران حضرت علی A را چنین ذکر می‌کنند: حسن، حسین، محمد اکبر، عباس، ابو بکر، عمر، عثمان، عبیدالله، جعفر، عبد الله، محمد اصغر، یحیی، عون و محمد اوسط. ([49]).

که ابو بکر بن علی و عثمان بن علی (رض) همراه برادرشان امام حسین (رض) در کربلا بشهادت رسیدند و

اضافه بر آن حضرت حسن A نیز دو فرزندش را بنامهای ابو بکر و عمر (رض) بود که در حادثه کربلا با عمویشان به شهادت رسیدند. بنا به گفتار اندیشمند شیعی دکتر سید محمد باقر حجتی امیر المؤمنین علاوه بر آنکه نامهای خلفاء سه گانه را برای فرزندان از خود برگزید تا توده مردم احساس کنند میان آنحضرت و این خلفاء - که مجریان رهنمودهای او هستند - اختلاف ریشه دار و تفرقه افکنی وجود ندارد، علاوه بر همکاری و همسویی با آنها در مسائل دینی و سیاسی و اجتماعی، در نماز جماعت آن ها شرکت می فرمود تا مردم خلا وجود آنحضرت را در اجتماع مسلمین احساس نکنند و تصور ننمایند که امیر المؤمنین علی A در سوی دیگر ره می سپرد و پیوند خود را از جامعه ای که خلفاء، زمامداری و قدرت اجرائی را در میان مردم این جامعه در دست دارند، گشته است. ([50]).

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعة کتاب الصلوة ص 534 نقل می کند: «پیامبر خدا O با خلفاء وصلت کرد و علی A پشت سر آنها نماز خواند. ([51])»

و مرحوم علامه شرف الدین عالم بزرگ شیعی در کتاب اجوبة مسائل موسی جار ا می نویسد: اما نماز علی A و راء ابی بکر و عمر فلیست تقیة اذ حاشا الإمام ان يجعل عبادته تقیة و یجوز للشیعی ان یقتدی بالسنة. اما نماز علی A پشت سر ابو بکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزّه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند. ([52]).».

بدین سان مشاهده می نمایم که حضرت علی A مدت 23 سال در حیات پیامبر O و 25 سال بعد از وفات آن حضرت O با ایشان رفت و آمد و برخورد نزدیک داشت، رابطه خانوادگی و قرابت سببی داشت. (زیرا حضرت ابو بکر (رض) و حضرت عمر (رض) هر دو پدر زن پیامبر O و حضرت عثمان (رض) و حضرت علی A داماد آن حضرت O بودند و حضرت عمر (رض) داماد حضرت علی A و حضرت علی A همسر بیوه حضرت ابو بکر (رض) - یعنی اسماء بنت عمیس که پس از فوت حضرت ابو بکر، با آن ازدواج کرد - بودند). در همه جنگها و شوارها و مسائل اسلامی و رفت و آمدهای خانوادگی پیامبر اکرم O نام این چهار تن دیده می شود. حضرت ابو

بکر(رض) حضرت زهرا h را برای حضرت علی A خواستکاری می‌کند و سپس مأمور خرید جهیزیه می‌شود. حضرت عمر(رض) در زمان خلافتش بارها با حضرت علی A مشورت می‌کند که به چند مورد اشاره شد. حضرت علی A نیز محمد بن ابوبکر(رض) را چون یکی از فرزندان بزرگ می‌کند چون با مادرش اسماء بنت عمیس ازدواج نموده بود و بهنگام خلافت وی را به زمامداری مصر برمی‌گزیند.

ووقتی دو دختر یزدگرد را به مدینه آوردند حضرت علی A یکی را به عقد امام حسین A و دیگری را به عقد محمد بن ابی بکر (رض) در آوردند. محمد بن ابی بکر از وی صاحب پسری شد بنام قاسم که او با دختر عموی خود اسماء دختر عبد الرحمن بن ابی بکر (رض) ازدواج کرد و از وی دختری بنام ام فروه بدنیا آورد که همسر امام باقر A و مادر امام صادق A گردید و از اینجهت حضرت صادق A فرمودند: «حضرت ابوبکر(رض) از دور راه جد مادری من است.»([53]).

آیت ا محمد صالح حائری مازندرانی با تعبیری زیبا ضمن نقل گفتار علامه محمد تقی قمی که می‌گوید: «به دست اینان یعنی پیشینیان صالح و زعمای بعد از پیغمبر ۵ اختلاف در دایره خردمندانۀ ای محصور گردید و برای آن اثری که با وحدت اسلامی مضر باشد قرار داده نشد تا دشمنان اسلام از آن سوء استفاده نمایند و در حقیقت این اختلاف رأی و نظر بود نه مشاجره و کشمکش.» می‌فرماید: بنظر من بهتر است که حتی نام خلاف هم بر آن نگذاریم چه رسد به مشاجره و کشمکش، زیرا در آن هنگام انکار منزلت امام و نص و اهلیت امام برای خلافت و یا ملکات فاضله و صلاحیت وی برای زعامت نبود، بلکه تنها گلابه‌ای بود که چرا بی حضور و مشورت وی به امرت خلافت و انتخاب خلیفه مبادرت ورزیده اند. و حتی امام A اعتراف می‌کند که مسبب شتاب و عجله در انتخاب خلیفه سعد بن عبادہ (رض) از انصار خزرجی بوده است.([54])»

دوران بعد از خلیفه سوم:

سیره عملی آن حضرت A در شرایطی که اوضاع اجتماعی جامعه اسلامی متحول شده بود و به نوعی گرایش به تجمل گرایی گسترش یافته بود، مطابق مصالح عالیه اسلامی بود و بهمین خاطر در آن شرایط، زمانیکه مردم برای بیعت با آن حضرت A رو می‌کنند می‌فرماید: «مرا واگذارید و دیگری را طلب کنید، زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌های مختلف و جهات گوناگونی دارد، دلها براین امر استوار و عقلها

ثابت نمی‌ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناس مانده، آگاه باشید اگر دعوت شما را اجابت کنم طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار می‌کنم، و به سخن این و آن و سرزنش، سرزنش کنندگان گوش فرانخواهم داد، اگر مرا رها کنید من هم چون یکی از شما هستم، شاید من مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، و در چنان حالی من وزیر و مشاوران باشم بهتر از آن است که امیر و رهبران گردم. ([55])»

بعد از پذیرش خلافت آن حضرت A مواجه با عده‌ای بخطا رفته در میدان و عده‌ای قدرت طلب، ثروت اندوز و عده‌ای سبک مغز، خشک افراطی روبرو می‌گردد، حال ببینیم آن حضرت A که سمبل گذشت و تسامح در برابر اختلاف نظر بود چه کرد!.

حضرت علی A نسبت به دشمنان خود کمال ادب را بکار می‌برد و بجای لعن و تکفیر در باره آنان می‌فرمود:

«اَنَا لَمْ نُقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَهُمْ و لَمْ نَقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَنَا و لَكِنَّا رَايْنَا اِنَّ عَلَىٰ حَقٍّ و رَاَوْا اَنَّهُمْ عَلَىٰ حَقٍّ... جنگ ما با یگدیگر براین اساس نبود که ما آنان را کافر بدانیم یا آنان ما را ولی نظر ما براین بود که ما بر حقیم و نظر آنان این بود که آنان برحقند. ([56])

در بسیاری از سخنان خویش بر دوری جستن از روش‌های تندی که گاه در پی احساسات انفعالی و آشفته در کار زارهای مذهبی و سیاسی بعنوان نمودی از عقده‌های نهفته در درون و خشم و کینه شخصی است، تاکید دارند، می‌بینیم آن حضرت A با برداشت عمیقی که از قرآن دارند، مردم را از دشنام گویی نهی می‌کنند و آنرا از جمله صفات مثبت و نیکویی که از محبت و احترام سرشار باشد، نمی‌دانند زیرا آنرا روشی مؤثر در صحنه نبرد تلقی نمی‌کنند و برآنند که نتیجه‌ای در بر ندارد و پیروزی به بار نمی‌آورد و

بالعکس چه بساجو^{۳۰} را آشفته تر سازد و عزم طرف دیگر را در نبرد و رویارویی، استوارتر می‌کند و به قضیه به جای بعد سیاسی، جنبه شخصی می‌دهد. و ای بسا به فحاشی‌های متقابل می‌انجامد و مجادلات کلامی را که هیچ کمکی به هدفهای والا نمیکند در پی می‌آورد. به همین سبب آن حضرت A به هنگام دشنام گویی گروهی از یارانش به اهل شام در زمان جنگ به آن‌ها فرمود: «انّی اکره لکم ان تکونوا سبّابین...» «من نمی‌پسندم که شما از زمره دشنام دهندگان باشید و اگر کردار آنها و حالشان را بیان کنید، بهتر است و نیکوتر آن که به جای دشنام به ایشان بگوئید: بار خدایا خونهای ما و ایشان را از ریختن حفظ فرما و چنان میان ما و آنها را اصلاح کن و آنان را از گمراهی برهان، تا کسی که نادان به حق است، حق را بشناسد و آن کس که حریص و شیفته گمراهی است، از آن باز ایستد.» ([57])

علی رغم این همه ادب و منطق و انصاف، چون بنی امیه زمام امور مسلمین را بدست گرفتند، به تمام ائمه جمعه و جماعات دستور دادند که علی A را در منا بر سب و لعن کنند. این کار جاهلانه باعث شد که احساسات دوستداران آن حضرت A را برانگیزند و بسیاری را برآن دارد که بر خلاف توصیه آن حضرت A مقابله به مثل کنند و سب و لعن را جزو برنامه خود قرار دهند و میلیونها نفر را در طول تاریخ به کشتن دهند. هر چند که حضرت عمر بن عبد العزیز (رض) لعن حضرت علی A را ممنوع کرد اما تبعات آن تا به امروز همچنان بزرگترین عامل تفرقه مسلمانان گشته است. ([58])

اشاره قرآن مجید در آیه ذیل مشعر بر همین واقعیت است: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغیر علم کذلک زیّننا لكل امة عملهم...» ([59]) کسانی را که جز خدا می‌پرستند دشنام مدهید تا ایشان خدای یکتا را از روی دشمنی بدون دانش و معرفت دشنام ندهند، این گونه ما برای هر امتی کردارشان را برآراسیم.»

حال اگر توجه کنیم که مسئله در نفی شیوه‌های دشنام گویی از سوی مؤمنان به کافران این چنین اهمیتی بخود می‌گیرد و از اقدام به ناسزاگویی به آنها و مقدساتشان بدینگونه بر حذر می‌دارد زیرا آنها نیز خدای را ناسزا می‌گویند و این به مصلحت اسلام در ضرورت احترام نام خدا و پیشگیری از هر گونه

انگیزه ای در جهت بی احترامی به مقدسات نیست، می توان دریافت که در صورتیکه مسئله متعلق به خود مسلمانها باشد چه بعدی پیدا می کند. مسلمانها اگر با یکدیگر چنین کنند مقدسات خودشان و سمبلهای آنها مورد بی احترامی قرار می گیرد و این با مصلحت اسلام و فضای مقدس که خداوند می خواهد روابط خویشی را در آن قرار دهیم و با برادری و همکاری و نزدیکی توأم سازیم، منافات پیدا می کند.

به دلیل این امر مشاهده می نمائیم که حضرت علی A از هر گونه برخوردی که برادری اسلامی را زیر سؤال می برد اجتناب موزید چنانچه در پایان جنگ جمل، اگر چه بعضی از سربازان در مورد اسارت مردم بصره اصرار می ورزیدند امّا حضرت پاسخ منفی داد و فرمود: آنچه از اسلحه و اموال در میدان جنگ باشد بر شما حلال و آنچه در خانه ها است حرام! پرسیدند: چگونه ممکن است خون آنها بر ما مباح باشد ولی اسارت آنها حرام، آن حضرت A فرمود: چگونه من اجازه بدهم از مسلمانان و در بلاد اسلام کودکان و فرزندان به اسارت گرفته شوند (اسارت مخصوص کافرانی است که به مقابله با لشکر اسلام بر می خیزند). باز بعضی در اسیر ساختن شکستن خوردگان اصرار ورزیدند، حضرت علی A برای اینکه غلط بودن این پیشنهاد را بر آنها روشن سازد فرمود: بسیار خوب! نخست قرعه در باره عایشه (رض) همسر پیغمبر (رض) می اندازیم، تا به بینیم سهم کدامیک از جنگ جویان می شود، همه با شنیدن این سخن استغفار کردند و گفتند: آیا چنین چیزی ممکن است؟ و به این ترتیب از پیشنهاد خود منصرف شدند!

آن حضرت A نه تنها زنده ها را اسیر نساختند بلکه برگشته شدگان دو طرف نماز خواندند و آنها را دفن نمودند، ([60]) و با تأکید بر اینکه حضرت عایشه (رض) احترام نخستینش را دارد ایشانرا همراه برادرش محمد بن ابی بکر (رض) به مدینه می فرستند. ([61]) و زمانیکه از امیر المومنین حضرت علی A در باب «اهل جمل» سؤال شد آیا ایشان مشرک می باشند؟ آن حضرت A فرمود: از شرک فرار کردند. سپس سؤال شد آیا منافق بودند؟ فرمود: منافقین ذکر خدا را نمی کنند مگر اندکی، در حالیکه اینها ذاکر خدا بودند. سپس سؤال می شود: پس ایشان چه بودند؟ آن حضرت A می فرماید: برادران ما که بر ما بغاوت نمودند: «اخواننا بغوا علينا». ([62])

و پس از کشته شدن حضرت زبیر (رض) به کسی که مژده کشته شدن وی را به آنحضرت داد فرمود: «قاتل ابنُ صفيّة في النار» و به نقلی فرمود: «إبشّرُ قاتل ابن صفيّة بالنار» یعنی کشته زبیر را بشارت جهنم دهید. وی که انتظار پاداش داشت گفت: من سر زبیر را به امید تقرّب نزد علی بردم وی را به آتش جهنم وعده داد که برای تحفه آورنده بد بشارتی است. ([63])

و در پایان جنگ جمل زمانیکه «عمران بن طلحه» (رض) پیش حضرت علی A می‌آید، آنحضرت به وی خوش آمد گفته و می‌فرماید: من امیدوارم که خداوند من و پدرت را از کسانی که در وصفشان فرمود: «ونزعنا ما في صُدُورهم من غلٍّ اخواناً علی سُرُرٍ متقابلين». ([64]) بگرداند. سپس جویای احوال سایر کسان خانواده طلحه گشت... این امر بر بعضی از حاضرین تازه مسلمان که مصاحبت پیامبر 0 را در نیافته بودند گران آمد و یکی در حاشیه مجلس گفت: خدا عادل تراست دیروز آنها را کشتید و در بهشت می‌خواهید برادر باشید! آن حضرت A از این سخن برآشت و به آن فرمود: «قوماً أبعد أرضاً و أسحقها فمن هو إذاً إن لم أكل أنا وطلحة، فمن إذن؟!». ([65]).

و در مورد متعصبین خشک افراطی که بعد از جریان حکمیت از آن حضرت A جدا گشتند و مشهور به خوارج شدند، با گذشت و مدارا برخورد نمود و فرمود: تا نزد ما هستید شما را از مساجد خدا جلوگیری نمی‌کنیم که در آن نماز بگذارید، و تا مدامی که با ما همدست هستید شما را از غنائم جنگی محروم نمی‌سازیم، و بالاخره تا شما جنگ آغاز نکنید با شما نمی‌جنگیم. ([66])

آن حضرت A حتی برای اینکه بعد از خودش شکاف عمیق تر نشود وصیت کرد که: لا تُقاتلوا الخوارج بعدی، فليس من طلب الحقّ فأخطأه كمن طلب الباطل فأدرکه. یعنی بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرده مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. ([67])

اینها نمونه‌های عینی بود که حضرت علی A در حرکت وحدت جویانه اسلامی خویش، در بستر واقعیت ترسیم نمود. تمام هم و غم آنحضرت عبارت از این بود که امور مسلمانان در رویارویی با کارزارهای دشواری که از داخل و خارج با آن مواجه می‌شوند، در امان بماند.

شناخت سیره آن حضرت A به مسلمانانی که پای بند به ایشان و رهنمودهای آنحضرت هستند تأکید می‌کند باید در مسئله وحدت اسلامی و به مصلحت اسلام، سطح فکر و بلند نظری خود را به سطح آگاهی و بینش او برسانند و برهمین اساس، بسیاری از موضعگیری‌های خویش را مسکوت بگذارند و شعارشان در هر تجربه‌ای با مردم همانی باشد که آن حضرت A طی سخنان قاطع خویش بر زبان آورند. در برابر منافع عالیه مسلمانان، تسلیم می‌شوم».

مسلمانان باید با سرمشق قرار دادن این شعار، مشروع بودن موضعگیری‌های تسلیم طلبانه خود را نسبت به باورهای حقیقی خود باور کنند و احساس کنند با اینکار از خط مستقیم منحرف نگشته اند، و باید مسلمانان بپذیرند که این حق را دارند باهم اختلاف نظر داشته باشند.

بدین سبب ما معتقدیم که این اختلاف نظر باعث نمی‌شوند که مسلمانان نسبت به هم دشمنی و گمان بد روا دارند. زیرا اختلاف نظر مانع از آن نیست که مسلمانان نسبت به یکدیگر احترام و محبت و احساس برادری کنند، در صورتی که آنان بپذیرند که حق دارند اختلاف نظر داشته باشند. آنهم اختلاف در مسائل فرعی که هیچگونه اصول بنیادین مکتب را تشکیل نمی‌دهد.

اما جای بس تأسف است برگزیده و حال ما که این اختلاف نظرها سبب شکاف بین توده‌های عظیم اسلامی گشته، تا جائیکه در بعضی از موارد به هتک حرمت و ریختن خون آنها انجامیده است و از آن مهمتر اینکه موجبات بحران هویت را بدلیل عدم هماهنگی و مطلق گرایی گروهی و دوگانگی ارزشی موجود در

جوامع اسلامی که حاصل تفرق است را فراهم ساخته است و اضافه بر آن این بحران هویتی را سطح آگاهی و شناخت پائین مسلمانان و نا هماهنگی عوامل یا سازمانهای جامعه پذیر کننده موجود در جوامع اسلامی و شکاف عمیق بین ابعاد مادی و معنوی فرهنگ و تأخر فرهنگی ایجاد شده بدلیل روابط متقابل و تهاجمات فرهنگی سایر فرهنگها بخصوص فرهنگ غرب و ضعف سازمانهای نظارتی رسمی و غیر رسمی، عمیق تر ساخته است که رهائی از این درد بزرگ فقط با چند توصیه اخلاقی ممکن نیست، بلکه هر گونه موضع گیری و برخورد با این واقعیت تلخ و دردناک باید متأثر از يك استراتژی حساب شده و دقیق باشد و ارزشها در حوزه عمل در چارچوب يك استراتژی صحیح بکار گرفته شوند ورنه، نه تنها مجموعه ارزشها از بین خواهند رفت بلکه ممکن است موجودیت جوامع اسلامی و هستی مسلمانان نیز به خطر افتد.

لذا وقت آن است که امت اسلامی با عمل به احکام قرآن و سنت و اقتداء به اسوه^[68]های حسنه که سمبل وحدت و همدلی بودند، پرده^[69]های جهل را زدوده و از نزدیک با یکدیگر آشنا شوند و با حذف افتراهای نابجای عوام پسندانه و تبادل القاب و اوصاف زشت نسبت به یکدیگر، بجای تحريك احساسات، به تفکر و تعقل روآورده، تا پایه^[70]های ایمانی شان مستحکمتر و پایدارتر گردد و هزینه هائی که صرف اختلافات مذهبی میگردد هزینه ساختن ساختاری مستحکم برای جامعه اسلامی و فراهم کردن بستر لازم جهت تقید به ارزشها و هنجارهای دینی گردد و این سخن خدای متعال مصداق حال ما قرار گیرد. «فبشر عبادی الذین يستمعون القول فيتبعون احسنه اُولئک الذین هداهم الله وأولئک هم اُولوا الالباب».[68]

([1]). بحار الأنوار، 32؛ 263.

([2]). «وما كان الناس الاّ امة واحدة فإختلفوا...» یونس: 19.

([3]). «أن أقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه...» شوری: 13.

([4]). ایجاد الفت میان مسلمین: 187، تالیف علامه سید محسن امین عاملی در کتاب توحید کلمه به اهتمام دکتر بی آزار شیرازی.

([5]). ترجمه نهج البلاغه، محمد جعفر امامی، قم، مطبوعات هدف، خطبه 192، ج2، ص322 - 289.

(([6])). مصطفوی، سید جواد. وحدت در نهج البلاغة در کتاب وحدت، ص128 - 127 به نقل از خطبه 127. اداره کل تبلیغات و انتشارات وزارت ارشاد.

(([7])). منبع قبلی: 128.

(([8])). بن آزار شیرازی، همبستگی مذاهب اسلامی، ص209، و تاریخ طبری، ج2، ص243.

(([9])). نهج البلاغة: 1، 72، خطبه 5.

(([10])). تاریخ طبری: 2، 237، و وحدت امت اسلامی: 102، تالیف سید شرف الدین.

(([11])). توحید کلمه: 7، عبد الکریم بی آزار شیرازی.

(([12])). علی بن ابیطالب و تقریب بین مذاهب، علامه عبد المتعادل صعیدی در کتاب همبستگی مذاهب اسلامی به اهتمام دکتر بی آزار ص207.

(([13])). امام علی A و اتحاد اسلامی، استاد مطهری، در کتاب توحید کلمه جلد2: 48.

(([14])). منبع قبلی: 50، و شرح ابن ابی الحدید، ج1: 308، و بحار الانوار، 32: 62.

(([15])). منبع قبلی: 51.

(([16])). نهج البلاغة، ج1: 172، خطبه 74.

(([17])). نهج البلاغة: 3، 179، نامه 62، و نهج البلاغة صبحی صالح: 451، وکنز العمال، 5: 724، و بحار الانوار 33: 568.

(([18])). امیر المؤمنین اسوه وحدت: 233، شری، محمد جواد. مشهد - آستان قدس، 1366.

(([19])). منبع قبلی: 236 به نقل از انساب الاشراف بلاذری: 1، 587.

((20)). طبری، محمد. تاریخ الطبری، ج3: 207، و البداية و النهاية ابن کثیر، ج5، ص249.

((21)). موسوی، سید محمد باقر، علی در کتب اهل سنت، ص254 به نقل از ریاض النضرة، ج2، ص224.

((22)). یعقوبی، احمد. تاریخ، ج2، ص132.

((23)). ابن اثیر، علی، الكامل فی التاریخ، ج2، ص23.

((24)). محمد بن سعد، طبقات ج2، ص350.

((25)). ابو یوسف، یعقوب (امام)، کتاب الخراج، ص20.

((26)). نهج البلاغة، کلام 134، جلد2، ص102، واقدي، فتوح الشام، ج1، ص108، و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص88، و کامل ابن اثیر، ج2، ص77.

((27)). نهج البلاغة، خطبة146، و کان ابن اثیر، ج3، ص7، و طبری، ج3، ص212، و بحار الانوار، ج40، ص193، و اخبار الطوال دنیوری، ص128، و الفتوح ابن اعثم کوفی، جلد2، ص37.

((28)). علی در کتب اهل سنت به نقل از سنن دار قطنی، کتاب حدود، ص346، و اعیان الشیعة، ج1، ص436، و الارشاد شیخ مفید، ص109، و الاحکام السلطانية قاضی ابن یعلی، ص228.

((29)). مستدرک، ج3، ص14، تاریخ الطبری، جلد2، ص472، و نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج12، ص74، و بحار الانوار، ج40، ص218، تاریخ الخلفاء سیوطی، ص162، و طبقات ابن سعد، ج2، ص262، و تاریخ عمر بن الخطاب ابن جوزی، ص56، و کامل ابن اثیر، ج2، ص526.

((30)). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج12، ص220، و کتاب الخراج امام ابو یوسف، ص35، و تاریخ عمر بن الخطاب ابن جوزی، ص97.

((31)). ماوردی، الاحکام السلطانية، ج1، ص199.

(([32])). شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج12، ص99، و كامل ابن اثير، ج2، ص143.

(([33])). ابو يوسف، امام، كتاب الخراج، ص30.

(([34])). ابن كثير، البداية و النهاية، جلد7، ص31.

(([35])). ابن كثير، البداية و النهاية، ج7، ص55، واقدي، فتوح الشام، ج1، ص149.

(([36])). ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج2، ص450.

(([37])). ابن سعد، طبقات الكبرى، ج3، ص296، و امير المؤمنين اسوه و حدة، ص253.

(([38])). ابن سعد، طبقات، ج2، ص337، و امير المؤمنين اسوه و حدة، ص81، و شرح نهج البلاغة ابن ابى الحديد، ج3، ص115.

(([39])). امير المؤمنين اسوه و حدة، ص245.

(([40])). استيعاب ابن عبد البر، ج2، ص461، و كنز العما. ج3، ص96، و مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص361.

(([41])). عادل، اديب، دور ائمة اهل البيت، ص71 به نقل از الدر المنثور للسيوطي، ج3، ص144، وسيرة عمر لابن جوزي، ص106، و طبقات ابن سعد، ج2، ص339، و انساب الاشراف بلاذري، ج2، ص100.

(([42])). ابن كثير، البداية و النهاية، ج6، ص81، و امير المؤمنين اسوه و حدة، ص248، و على بن ابيطالب و تقريظ بين مذاهب، ص212، و بحار الانوار، ج42، ص97، و مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص304، و تاريخ طبري، ج2، ص564، و حياة الصحابة ج2، ص67، و كنز العمال، ج13، ص625، و اسد الغابة، ج5، ص614، و الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج8، ص464.

(([43])). سيره حضرت على در قبال خلفا، اصغر قائدان، ص19 به نقل از النقص قزويني، ص278.

(([44])). نهج البلاغة، خطبه228، ج2، ص412؛ و فرهنگ تفصيلي مفاهيم نهج البلاغة، ج7، ص3819.

[[45]]. نهج البلاغة، خطبة 74، ج 1، ص 172.

[[46]]. نهج البلاغة، خطبه 164، ج 2، ص 186، و کامل ابن اثیر، ج 3: 151، و دور الائمه اهل البيت، ص 85.

[[47]]. ترجمه نهج البلاغة، ج 1، ص 325، و امير المؤمنين اسوه وحدت، ص 346، و کامل ابن اثیر، ج 3، ص 174، و تاريخ طبري، ج 4، ص 385.

[[48]]. نهج البلاغة، خطبة 92، و کامل ابن اثیر، ج 2، ص 304.

[[49]]. مشعل اتحاد، ص 26، و تاريخ طبري، ج 3، ص 162.

[[50]]. مجله تقريبي، شماره 3، ص 41.

[[51]]. مشعل اتحاد، ص 26.

[[52]]. منبع قبلي، ص 26.

[[53]]. منبع قبلي، ص 27 به نقل از كشف الغمة في معرفة الائمة، ج 2، ص 147.

[[54]]. همبستگی مذاهب اسلامي، ص 220.

[[55]]. نهج البلاغة، خطبه 92، جلد اول، ص 241.

[[56]]. بی آزار شیرازی، وحدت رمز پیشرفت و تفرقه رمز سقوط مسلمانان، ص 5.

[[57]]. نهج البلاغة، خطبة 206.

[[58]]. وحدت رمز پیشرفت و تفرقه رمز سقوط مسلمانان، ص 5 به نقل از تاريخ الخلفاء سيوطي، ص 279.

[[59]]. انعام، آيه 108.

[[60]]. تاریخ طبری، ج3، ص57.

[[61]]. تاریخ طبری، ج3، ص61، و خطبه 156 نهج البلاغة.

[[62]]. طه جابر العلوانی، ادب الاختلاف فی الاسلام، ص67 به نقل از سنن بیهقی، 8؛ 173، و حیاة الصحابة، 2: 444، و وسائل الشیعه 15: 82.

[[63]]. کتاب وحدت، ص108.

[[64]]. حجر، آیه 47: «هر کینه ای را از دلشان برکنده ایم، همه برادرند، بر تختها رو به روی همنند.»

[[65]]. ادب الاختلاف فی الاسلام، ص67 به نقل از حیاة الصحابة، 2: 447، و سنن بیهقی، 8: 173.

[[66]]. همبستگی مذاهب اسلامی، ص215.

[[67]]. نهج البلاغة، خطبه 61، جلد اول، ص157.

[[68]]. ای پیامبر تو آن بندگان را به لطف و رحمت بشارت ده، بندگان که سخن را می شنود و از بهترین آنها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان نموده است و آن ها صاحبان خود و درایتند.» زمر، آیه 18.